تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش

نویسنده : دکتر علی اصغر سلطانی

کیان کیانی
www.kiankiani.com

موضوع : مقاله‌ای مفید از نظریات لاکلاو و موف، فرکلاف، هریس درباره گفتمان

تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش

چکیده :

علاوه بر تشریح مبانی فلسفی نظریه گفتمان لاکلا و موف، این مقاله بر آن است تا با استفاده از مثال‌های برگرفته از تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران بعد از انقلاب اسلامی نشان دهد چگونه این نظریه می‌تواند به مثابه روشی برای تحلیل گفتمان‌های سیاسی ـ اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. این نظریه، اگرچه دارای قابلیت تبیینی فوق‌العاده‌ای می‌باشد ولی به دلیل نداشتن ابزارهای تحلیل زبانی مورد نیاز برای تشریح دقیق منازعات معنایی میان گفتمان‌ها به هنگام تحلیل مشکلاتی را برای تحلیل‌گر در پی دارد. از این‌رو، در اینجا تلاش خواهد شد با استفاده از راهکار برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی که ریشه در زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی دارد این مشکل برطرف شود.

واژه‌های کلیدی : نظریه گفتمان، روش تحلیل، برجسته‌سازی، حاشیه‌رانی، هلیدی، زبان‌شناسی، لاکلا و موف.

مقدمه

یکی از مشکلات بعضی از تحقیقات این است که محقق اصول کلی نظریه را در ابتدای تحقیق معرفی می‌کند ولی هنگام تحلیل موضوع، تاثیری از آن، جز سایه مبهمی از مفاهیم کلی نظریه، بر توصیف موضوع مشاهده نمی‌شود. در واقع، آنچه در این تحقیقات مفقود است روش است؛ روش پلی است که نظریه را به مورد مطالعاتی وصل می‌کند؛ همان‌طورکه مایکل مِیِر می‌گوید :

اگر نظریه (نقطه الف) مجموعه‌ای از مفروضات نظری باشد که در نزد محقق است، روش، مسیری است که محقق طی می‌کند تا از نقطه الف به نقطه (ب) یعنی مشاهده برسد. روش مشاهده را امکان‌پذیر می‌سازد و گردآوری تجربیات را تسهیل می‌کند.

بنابراین برای انجام دادن یک تحقیق هم باید به مبانی چارچوب نظری آگاه بود و هم باید دانست چگونه می‌توان از منظر این چارچوب نظری به سوی

پدیده مورد مطالعه حرکت کرد و به توصیف و تبیین آن پرداخت.

در مقاله حاضر تلاش خواهد شد تا علاوه بر معرفی مبانی نظریه گفتمان ارنستو لاکلا و شنتال موف،چگونگی استفاده از این نظریه به مثابه روشی برای تحلیل گفتمان‌های سیاسی ـ اجتماعی نشان داده شود. ابتدا نمایی کلی از این نظریه ارائه می‌شود و سپس جنبه‌های روشی آن مورد بررسی قرار می‌گیرند. در پایان نقدهایی بر این نظریه به اختصار خواهد آمد. اما پیش از هر چیز، بحثی کوتاه درباره نظریه‌های گفتمان ارائه می‌شود تا جایگاه نظریه گفتمان لاکلا و موف در میان نظریه‌های گفتمان مشخص شود.

نظریه گفتمان اساسا در زبان‌شناسی متولد شد و تاکنون مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. اگرچه زبان‌شناسی مدت‌ها از تحلیل گفتمان غافل مانده بود، اما در سال ۱۹۵۲ زلیگ هریس، زبان شناس ساختگرای آمریکایی، بررسی واحدهای بزرگتر از "جمله" را در کانون توجه زبان‌شناسی قرار داد و آن را تحلیل گفتمان نامید. در تحلیل گفتمان ساختگرا، گفتمان به مثابه زبان، بزرگتر از جمله تعریف می‌شود. با گسترش نقش‌گرایی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، عده‌ای از زبان‌شناسان، مفهوم بافت را نیز وارد تحلیل گفتمان کردند و گفتمان را به مثابه زبان به هنگام کاربرد در نظر گرفتند. این نوع از تحلیل گفتمان را می‌توان تحلیل گفتمان نقش‌گرا نامید. منظور از بافت در تحلیل گفتمان نقش‌گرا شرایط زمانی و مکانی محدودی است که زبان در آن بکار می‌رود. نقطه ضعف نگرش فوق این است که بافت مورد نظر بسیار محدود و محلی است؛ از این‌رو فاولر، هاج، کرس و ترو در قالب زبان‌شناسی انتقادی، قدرت و ایدئولوژی را نیز وارد جریان غالب تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی کردند. زبان‌شناسی انتقادی در دهه ۸۰ و ۹۰ رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و به تحلیل گفتمان انتقادی معروف شد. ون دایک، وداک، و فرکلاف بنیان‌گذاران سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی هستند. به این ترتیب، سیر تحول تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی را می‌توان در قالب تحلیل گفتمان ساخت‌گرا، تحلیل گفتمان نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی خلاصه کرد. اگرچه در تحلیل گفتمان انتقادی مفهوم گفتمان بسیار بزرگتر از دو رویکرد دیگر است، ولی وجهِ مشترک همه آنها این است که در آنها زبان بزرگتر از گفتمان است.

نوع دیگری از نگرش به گفتمان در حوزه فلسفه سیاسی به دست میشل فوکو در دهه ۶۰ پایه‌گذاری شد که بسیار متفاوت از نگرش‌های رایج به گفتمان در زبان‌شناسی است. براساس این نگرش، گفتمان نه تنها بزرگتر از زبان است، بلکه کل حوزه اجتماع را در بر می‌گیرد و نظام‌های حقیقت را بر سوژه‌ها یا فاعلان اجتماعی تحمیل می‌کند. مفهوم کلیدی در نظریه گفتمان فوکو، "حکم" است. هر حکم اگرچه شبیه گزاره است و در قالب زبان قابل بیان است، ولی از جنس زبان نیست. مجموعه چند حکم، یک صورتبندی گفتمانی را شکل می‌دهند. فوکو گفتمان را اینگونه تعریف می‌کند : "ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورتبندی گفتمانی مشترکی باشند، گفتمان می‌نامیم... [گفتمان] متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد"؛ برای مثال صورتبندی گفتمانی انقلاب اسلامی را می‌توان متشکل از احکامی مانند "اسلام همه‌اش سیاسی است"، "حکومت، فلسفه عملی فقه است"، "سیاست ما عین دیانت ماست" و مانند آن دانست.

نظریه گفتمان ارنستو لاکلا و شنتال موف، در کتاب هژمونی و راهبرد سوسیالیسی : به سوی سیاست رادیکال دموکراسی شکل گرفت و در واقع بسط نظریه گفتمان فوکو در حوزه فلسفه سیاسی ـ اجتماعی است. اگرچه نقطه آغاز کار لاکلا و موف مفهوم گفتمان فوکو بوده است، ولی آنها با به کارگیری نظریات متفکرانی چون سوسور، دریدا، بارت، لاکان، گرامشی و آلتوسر، نظریه بسیار کارآمدی را شکل دادند که انسجام و قابلیت تبیین فوق‌العاده‌ای دارد. در ادامه مبانی این نظریه به اختصار تشریح می‌شود.

۲ـ مبانی نظریه گفتمان لاکلا و موف :

همان‌طورکه بیان شد، لاکلا و موف مفهوم گفتمان خود را از فوکو وام گرفته‌اند. گفتمان در اینجا نظام معنایی بزرگتر از زبان است و هر گفتمان بخش‌هایی از حوزه اجتماع را در سیطره خود گرفته و به واسطه در اختیار گرفتن ذهن سوژه‌ها، به گفتارها و رفتارهای فردی و اجتماعی آنها شکل می‌دهد. لاکلا و موف همچنین مفهوم قدرت فوکو را نیز وارد نظریه گفتمان خود کردند و به این ترتیب به گفتمان نیرویی پیش راننده بخشیدند. اما به نظر می‌رسد آنها به جای "حکم" فوکو از "نشانه" سوسور برای توضیح ساختار گفتمان استفاده کردند. بنابراین گفتمان از نظر لاکلا و موف نه مجموعه‌ای

از احکام بلکه مجموعه‌ای از نشانه‌هاست. مفهوم صورتبندی گفتمانی فوکو نیز قابل قیاس با مفهوم "مفصل‌بندی" در نظریه گفتمان لاکلا و موف است، چرا که مفصل‌بندی فرآیندی است که به واسطه آن، نشانه‌ها با هم جوش می‌خورند و یک نظام معنایی را شکل می‌دهند. همین جابه‌جایی به ظاهر کوچک و استفاده از "نشانه" به جای "حکم"، همان‌طورکه خواهیم دید، به این نظریه انعطاف‌پذیری فوق‌العاده‌ای بخشیده است.

مفهوم نشانه و نشانه‌شناسی را فردینان دو سوسور بنیان گذاشت. سوسور رابطه میان زبان و جهان خارج را به صورت مثلثی نشان می‌دهد که دال، مدلول و مصداق سه گوشه آن را شکل می‌دهند. از نظر سوسور، نشانه تنها متشکل از دال و مدلول است و رابطه‌ای ذاتی میان نشانه و مصداق یا جهان خارج وجود ندارد، بلکه این رابطه دلبخواهی و تصادفی است. به این ترتیب، معنای نشانه‌ها نه با ارجاع به جهان مصداق‌ها بلکه به واسطه رابطه‌ای که میان خود نشانه‌ها در درون نظام نشانه‌شناختی زبان برقرار می‌شود بدست می‌آید. تشکیل معنا براساس نظام تفاوت‌ها در درون نظام نشانه‌شناختی زبان و بدون ارجاع به جهان خارج گام بسیار مهمی بود که سوسور برداشت و لاکلا و موف نیز آن را در نظریه گفتمان خود بسط داده‌اند.

از نظر لاکلا و موف، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن باید گفتمانی باشد. فعالیت‌ها و پدیده‌ها وقتی قابل فهم می‌شوند که در قالب گفتمانی خاص قرار گیرند. هیچ چیزی به خودی خود دارای هویت نیست، بلکه هویتش را از گفتمانی که در آن قرار گرفته است کسب می‌کند. همان‌طورکه هوارث می‌گوید :

برداشتی که لاکلا و موف از گفتمان دارند موید شخصیت رابطه‌ای هویت است. معنای اجتماعی کلمات، گفتارها، اعمال و نهادها را با توجه به بافت کلی‌ای که اینها خود بخشی از آن هستند می‌توان فهمید. هر معنایی را تنها با توجه به عمل کلی‌ای که در حال وقوع است و هر عملی را با توجه به گفتمان خاصی [که آن عمل در آن قرار دارد]، باید شناخت.

با اتخاذ چنین دیدگاه پساساختگرایانه‌ای، لاکلا و موف سعی کرده‌اند با کلیه دیدگاه‌های جوهرگرایانه و مبناگرایانه مخالفت کنند. آنها با محتمل و مشروط دانستن همه هویت‌ها و پدیده‌های اجتماعی، به نفی هرگونه عینیت‌گرایی و قطعیت‌گرایی ناشی از دیدگاه‌های اثباتگرا، عقل‌گرا و استعلایی

پرداخته‌اند. در این صورت، جهان اجتماعی تنها در قالب گفتمان‌ها قابلِ فهم است و خارج از قلمرو گفتمان هیچ حقیقت بنیادین و قابل فهمی وجود ندارد. این گفتمان‌ها هستند که گزاره‌های درست و نادرست را تولید می‌کنند و عاملان و نهادهای اجتماعی را وا می‌دارند براساس این گزاره‌ها عمل کنند.

اگرچه لاکلا و موف رابطه‌ای بودن نظام نشانه‌شناختی گفتمان را از سوسور وام گرفته‌اند، اما ثابت بودن رابطه دال و مدلول را نمی‌پذیرند و در این خصوص از دریدا تبعیت می‌کنند. دریدا دوگانگی دال و مدلول سوسور را درهم می‌شکند و زبان را مجموعه‌ای از دال‌های بدون مدلول می‌پندارد؛ دال‌هایی که معنایشان را به هنگام کاربرد به دست می‌آورند. در واقع در شرایط مختلف مدلول‌های مختلفی به دال منتسب می‌شوند و اینکه یک دال خاص متضمن چه مدلولی است همواره مورد مناقشه است؛ برای مثال، می‌بینیم که در ایران بعد از انقلاب دال‌های "لیبرال"، "ولایت"، "آزادی"، "قانون"، "نظارت"، و غیره با معانی مختلفی بکار گرفته شده‌اند و همواره بر سر اینکه مدلول منتسب به آنها چیست یا چه باید باشد اختلاف نظر بوده است. هرکدام از گفتمان‌های سیاسی فعال در صحنه سیاسی ایران سعی می‌کنند این دال‌ها را به گونه‌ای تعریف کنند که با نظام معنایی آنها سازگار باشد؛ برای نمونه، اصول‌گرایان دال "نظارت" را، مطابق نظام معنایی خود، که براساس مشروعیت‌بخشی از بالا به پایین است، به صورت "نظارت استصوابی" تعریف می‌کنند، ولی اصلاح‌طلبان براساس مشروعیت بخشی از پایین به بالا "نظارت" را "غیر استصوابی" می‌دانند. به این ترتیب، لاکلا و موف توانستند با به کاربستن مفهوم دریدایی نشانه در نظریه گفتمان، امکان تبیین مناقشات سیاسی را فراهم آورند.

بعلاوه، همه نشانه‌های مفصل‌بندی شده در یک گفتمان از ارزش برابر برخوردار نیستند و به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند. مهم‌ترین این نشانه‌ها دال "مرکزی"است؛ دال مرکزی نشانه ممتازی است که نشانه‌های دیگر حول آن انسجام می‌یابند. این دال، دال‌های دیگر را شارژ می‌کند و آنها را در قلمرو جاذبه معنایی خود نگه می‌دارد، برای مثال، شاید بتوان دال "ولایت [مطلقه فقیه]" را دال مرکزی گفتمان اصول‌گرا به حساب آورد، زیرا کل نظام معنایی این گفتمان بر مفهوم این دال استوار است. لاکلا و موف دال‌های دیگری را که حول دال مرکزی گرد می‌آیند "وقته" می‌نامند. یک "وقته" تا پیش از مفصل‌بندی شدن در گفتمان در حوزه گفتمانگونگی قرار دارد و "عنصر" نامیده می‌شود. از یک "وقته" یا "دال مرکزی" گاه تحت عنوان دال "شناور" یاد

می‌شود؛ دال شناور دالی است که در حقیقت مدلول آن شناور است و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول به آن با هم رقابت می‌کنند.

هژمونی یک گفتمان مبتنی بر انسجام معنایی دال‌های دیگر حول دال مرکزی است. درصورتی‌که یک گفتمان موفق شود با اتکا بر دال مرکزی خود مدلول‌های مد نظر خود را به دال‌های گفتمانش نزدیک کند، یا به عبارت دیگر، نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی اجتماع، هر چند بطور موقت، تثبیت کند و رضایت عمومی را جلب کند، آن گفتمان هژمونیک می‌شود. اما درصورتی‌که گفتمان رقیب بتواند به کمک سازوکارهای مختلف این نظام معنایی را شالوده‌شکنی کند و ساختارهای معنایی شکل گرفته در ذهنیت جمعی مردم را درهم بریزد آنگاه این گفتمان هژمونی‌اش را از دست می‌دهد. بنابراین موفقیت گروه‌های سیاسی به توانایی‌شان برای تولید معنا بستگی دارد.

درنتیجه، نظریه گفتمان لاکلا و موف، معنا، سیاست و اجتماع را با هم ترکیب می‌کند و یکجا به تحلیل آنها می‌پردازد. نقطه حرکت این نظریه از اجتماع به سوی معنا در به نقد کشیدن مارکسیسم نهفته است. لاکلا و موف از طریق قرائت انتقادی مارکسیسم سنتی و به کمک ربط دادن یافته‌هایی که از نظریه مارکسیستی به دست آورده‌اند با مباحثی که در خصوص شیوه‌های تشکیل معنا و مفهوم گفتمان داشته‌ایم، سعی کرده‌اند نظریه گفتمانی به دست دهند که برای تبیین کل امور اجتماعی و به ویژه امور سیاسی کارآیی داشته باشد.

آنتونیو گرامشی دریافت که تنها با ایدئولوژی‌هایی که ریشه در اقتصاد دارند نمی‌توان وضعیت طبقه حاکم را توضیح داد؛ از این‌رو مفهوم هژمونی را برای تبیین فرآیندهای روبنایی‌ای که در خلق آگاهی مردم نقش دارند بکار برد : "هژمونی را به بهترین وجه می‌توان به منزله سازماندهی اجماع دانست. فرآیندهایی که به واسطه آنها صورت‌های پست‌تر آگاهی بدون توسل به زور یا خشونت خلق می‌شوند". در واقع، هژمونی به کمک تثبیت معنا حاصل می‌شود؛ از این‌رو "موفقیت طرح‌های سیاسی را به واسطه توانایی‌شان برای تثبیت نسبی معنا در بافتی مشخص و محدود می‌توان سنجید. نظریه‌پردازان گفتمان این را هژمونی می‌نامند. بستگی و انجماد ظاهری یک حوزه گفتمانی حاصل راهکارهایی است که برای کسب هژمونی طراحی شده‌اند". به این ترتیب، از نظر لاکلا و موف هژمونی زمانی حاصل می‌شود که دال خاصی به مدلولش نزدیک شود و اجماع بر سر معنای آن نشانه حاصل شود؛ برای مثال

آنچه در دوم خرداد ۱۳۷۶ اتفاق افتاد این بود که اجماع قابل توجهی بر سر معنای نشانه "اصلاحات" حاصل شد و در واقع دال "اصلاحات" به مدلولش هر چند بطور موقت چسبید و با ایجاد انسداد، نوعی هژمونی حاصل شد. روی دیگر هژمونی، ساختارشکنی است که درنتیجه آن دال از مدلول جدا شده و هژمونی از بین می‌رود. آنچه در اسفند ۱۳۸۲ برای دال اصلاحات روی داد ساختارشکنی این دال بود. به این ترتیب، تولید معنا ابزاری مهم برای ثبات روابط قدرت به شمار می‌آید. از طریق تولید معنا، روابط قدرت، طبیعی و همسو با عقل سلیم جلوه داده می‌شود تا از نظرها پنهان بماند و قابل مواخذه نباشد.

گرامشی با به کارگیری مفهوم هژمونی بخشی از فرآیندهای معنابخش را از زیربنا به روبنا انتقال داد، ولی همچنان اعتقاد خود را به معنابخشی اقتصاد و روابط تولید حفظ کرد و ساختگرا باقی ماند؛ اما لاکلا و موف این دو لایه را در هم ادغام کردند و اصالت را به فرآیندهای گفتمانی و سیاسی دادند. از نظر لاکلا و موف، این مفصل‌بندی‌های سیاسی هستند که تعیین می‌کنند ما چگونه فکر و عمل کنیم. سیاست از نظر اینان معنایی عام دارد و "به حالتی بازمی‌گردد که ما مداوما به شیوه‌ای اجتماع را می‌سازیم که شیوه‌های دیگر را طرد می‌سازد". در واقع، مطابق دیدگاه آنها سیاست سازمان دادن به جامعه به شیوه‌ای خاص است به نحوی که شیوه‌های ممکن دیگر را نفی و طرد می‌سازد. بدین‌ترتیب گفتمان‌های مختلف ممکن است بر سر سازماندهی جامعه به شیوه خاص خودشان با هم به رقابت و مبارزه برخیزند.

اما گاه به نظر می‌رسد فضای حاکم بر ما و رفتارهای اجتماعی ما چنان طبیعی هستند که امکان تصور جایگزینی برای وضع موجود غیرممکن می‌گردد. به گفتمان‌هایی این چنین در نظریه گفتمان، گفتمان‌های عینیت‌یافته گفته می‌شود. گفتمان‌های عینیت‌یافته آنچنان تثبیت شده به نظر می‌رسند که محتمل‌الوقوع بودن آنها و امکان زیر سوال بردن‌شان تقریبا غیرممکن می‌نماید. "عینیت نتیجه تاریخی فرآیندها و نزاع‌های سیاسی است؛ عینیت گفتمان رسوب کرده است... و درنتیجه، مرز میان عینیت و امر سیاسی مرزی سیال و تاریخی است". مفهوم هژمونی میان عینیت و امر سیاسی قرار می‌گیرد. همان‌گونه که عینیات ممکن است دوباره سیاسی شوند، نزاع‌های شدید نیز ممکن است جای خود را به عینیات و بدیهیات بسپارند. در این حالت، نگرش‌ها طبیعی جلوه کرده و اجماع غالب می‌گردد. گذر از نزاع سیاسی به عینیت در شرایط مداخله هژمونیک حاصل می‌شود. در این حالت شیوه‌های مختلف

فهم از جهان سرکوب شده و فقط یک نگرش خاص طبیعی و غالب می‌گردد.

مفهوم قدرت در نظریه لاکلا و موف بسیار شبیه مفهوم قدرت نزد فوکو است. قدرت چیزی نیست که در دست بعضی‌هاست و در دست بعضی‌ها نیست؛ قدرت چیزی است که اجتماع را تولید می‌کند. دانش، هویت و موقعیت فردی و اجتماعی ما ساخته و پرداخته قدرت است. رهایی از چنبره قدرت غیرممکن است، چون سراسر زندگی فردی و اجتماعی ما را فرا گرفته است. برای زیستن نیاز به رفاه، بهداشت، آموزش و پرورش و نظم اجتماعی داریم و قدرت همه آنها را برایمان فراهم می‌آورد.

مفهوم "سوژه" نیز از مفاهیم کلیدی نظریه گفتمان است. لاکلا و موف مفهوم سوژه خود را براساس سوژه آلتوسر شکل دادند. اما بعد از نگارش کتاب هژمونی و استراتژی سیوسیالیستی، لاکلا (۱۹۹۴) نظریات لاکان را وارد نظریه گفتمان کرد تا به سوژه یک ناخودآگاه ببخشد و از آن طریق عمق بیشتری به این نظریه بدهد. سوژه برای لاکان ساخت ناقصی است که همواره تلاش می‌کند به یک کل تبدیل شود. نظریه سوژه لاکان با نوزادی آغاز می‌شود که از محدودیت‌هایش بی‌اطلاع است و در همزیستی با مادر و جهان اطرافش زندگی می‌کند. نوزاد به تدریج از مادر فاصله می‌گیرد، ولی خاطره احساس تمامیت و کمال در او باقی می‌ماند. هرچه فاصله سوژه از نوزادی بیشتر می‌شود تلاش می‌کند تا دوباره به تمامیت دوران نوزادی تبدیل گردد. وقتی وارد اجتماع می‌شود هویت‌های متفاوتی از طریق گفتمان‌های مختلف به او اعطا می‌شود. او این هویت‌های خارجی را درونی کرده با تصویری که از نوزادی در حافظه دارد تطبیق می‌دهد، ولی درمی‌یابد که این دو با هم سازگار نیستند. هویت‌ها و شخصیت‌هایی که اجتماع به فرد می‌دهد هم برای او مرجع شناسایی خود هستند و هم درعین‌حال منشا از خود بیگانگی‌اش به شمار می‌آیند. بنابراین سوژه در اساس تکه‌تکه است. سوژه همواره در تناقض میان احساس کمال دوران نوزادی و ناسازگاری هویت‌هایی که از اجتماع به او داده می‌شود و مرجع شناسایی او از خود هستند به سر می‌برد و خود واقعی‌اش هیچ‌گاه شکل نمی‌گیرد. خود واقعی و کامل به اصطلاح لاکلا اسطوره‌ای بیش نیست.

لاکلا تعبیری اینگونه از سوژه را وارد نظریه گفتمان کرد و به سوژه نیرویی پیش راننده بخشید، نیرویی که سوژه را وا می‌دارد همواره در میان گفتمان‌های

مختلف در پی یافتن خودش باشد. سوژه لاکان خود را به واسطه یک چیز خارجی می‌شناسد و این چیز در نظریه گفتمان همان "موقعیت‌های سوژه" است که گفتمان‌ها آن را فراهم می‌آوردند.

در نظریه گفتمان لاکلا و موف هویت جمعی یا تشکیل گروه و هویت سوژه تحت اصول مشترکی شکل می‌گیرند، اما مرز میان این دو نوع هویت کدر و مبهم است. هویت سوژه و هویت گفتمان یا هویت جمعی هر دو به واسطه تقابل میان درون و بیرون شکل می‌گیرند. هویت سوژه به واسطه تعارض میان ناخودآگاه او و اجتماع اطرافش شکل می‌گیرد و هویت گفتمان به واسطه دشمن و غیر. در حقیقت، هویت به واسطه غیریت و غیریت‌سازی شکل می‌گیرد. در مباحثی که درباره نظریه گفتمان لاکلا و موف تاکنون ارائه شده، مبارزه بر سر خلق معنا همواره نقشی محوری داشته است. در چارچوب این نظریه، نزاع و تقابل بر کل جامعه سایه انداخته و نیروی پیش راننده آن است. هیچ گفتمانی نمی‌تواند هرگز کاملا شکل بگیرد و تثبیت شود، زیرا هر گفتمانی در نزاع با گفتمان‌های دیگری است که سعی دارند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و خط و مشی‌های متفاوتی برای عمل اجتماعی ارائه کنند. غیریت‌سازی‌های اجتماعی وقتی پیدا می‌شوند که هویت‌های متفاوت همدیگر را نفی و طرد می‌سازند.

خلاصه اینکه لاکلا و موف از دو نوع ساختگرایی ـ ساختگرایی سوسوری و ساختگرایی مارکسیستی ـ حرکت کرده و با بهره‌برداری و همچنین نقد آنها در نهایت به نظریه‌ای پساساختگرایانه دست یافتند که مطابق آن کل حوزه اجتماع به مثابه نظامی تصور می‌شود که در آن معنا تولید و بازتولید می‌شود.

۳ـ روش تحلیل گفتمانی :

۳ ـ ۱ـ شناسایی فضای تخاصم

اولین قدم برای تحلیل سیاسی در چارچوب این نظریه، شناسایی حداقل دو گفتمان متخاصم است که با هم رابطه‌ای غیریت‌سازانه بر قرار کرده‌اند. گفتمان‌ها همواره به واسطه "دشمن" هویت پیدا می‌کنند و نظام معنایی خود را براساس آن تنظیم می‌کنند. وجود گفتمانی که مطلقا به تنهایی بر

جامعه‌ای حاکم باشد براساس این نظریه امکان‌پذیر نیست و هرگز نمی‌توان سیر تحول یک گفتمان یا نظام معنایی آن را مورد بررسی قرار داد مگر آنکه آن را در مقابل یک دشمن قرار داد. در حقیقت، برای بررسی ساختار نظام معنایی یک گفتمان باید آن را در مقابل ساختار نظام معنایی گفتمان رقیبش قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی را پیدا کرد؛ برای مثال بررسی چگونگی شکل‌گیری و تحول گفتمان اصلاح‌طلب در دهه ۱۳۷۰ در ایران تنها با قرار دادن آن در مقابله با گفتمان اصول‌گرا امکان‌پذیر است، زیرا آنچه این گفتمان را به چالش می‌کشد و توسط آن به چالش طلبیده می‌شود گفتمان اصول‌گرا است. هویت و نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب به وجود اصول‌گرایان بستگی داشته است و بالعکس.

۳ ـ ۲ـ تعیین زمان و مکان

همزمان با شناسایی گفتمان‌های متخاصم، باید مقطع زمانی و موقعیت مکانی گفتمان‌های مورد نظر را نیز تعیین کرد. گفتمان‌ها در زمان و مکان وجود دارند و برای بررسی آنها حتما باید محدوده زمانی و موقعیت جغرافیایی آنها را مدنظر قرار داد؛ برای مثال می‌توان به تحولات گفتمان اسلام سیاسی و تقابل آن با گفتمان‌های رقیب در افغانستان یا ایران یا خاور میانه اشاره کرد. اما در خصوص تعیین دوره زمانی، بسته به اینکه چه گفتمان‌هایی را و چه مقطع زمانی از مناسبات میان آن گفتمان‌ها را بخواهیم تحلیل کنیم روش کار اندکی متفاوت خواهد بود. در هر صورت تحلیلی از این دست از دو حالت خارج نیست : یک، بررسی یک دوره زمانی مشخص از تعاملات دو یا چند گفتمان؛ دو، بررسی چگونگی شکل‌گیری یک گفتمان و سیر تحول آن از زمان فعال شدنش تا زمان حال یا تا زمان مشخصی در گذشته (البته با در نظر داشتن تعاملات آن با گفتمان‌های رقیب).

اگر قلمرو زمانی تحقیق محدود به دوره زمانی مشخصی است و هدف تبارشناسی یک گفتمان و بررسی چگونگی شکل‌گیری آن از آغاز نیست باید نکات چندی را مد نظر داشت. مهم‌ترین نکته این است که نظام معنایی گفتمان‌ها، اگرچه به نظر می‌رسد یک هسته معنایی عام را حفظ می‌کند، نظامی متحول است. گفتمان‌ها نظام معنایی خود را به گونه‌ای شکل می‌دهند که بتوانند با نظام معنایی متغیر گفتمان رقیب مقابله کنند؛ از این‌رو باید دید نظام معنایی گفتمان حاکم و گفتمان رقیب در ابتدا و انتهای دوره زمانی مورد نظر چه تغییراتی داشته‌اند. برای نشان دادن این تغییرات معنایی لازم

است مفصل بندی گفتمان‌های متخاصم در چند مقطع زمانی مشخص شود و با هم مقایسه گردد. برای مثال در تحقیقی که نگارنده انجام داده، تحولات گفتمان اسلام سیاسی در ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۲ مورد مطالعه قرار گرفته است. در این تحقیق مفصل‌بندی گفتمان اسلام سیاسی در سال ۱۳۵۷ تعیین شده و نشان داده شده است چگونه این گفتمان تا سال ۱۳۷۶ دچار شقاق شد و بتدریج به دو گفتمان اصول‌گرا واصلاح‌طلب تقسیم گردید. بعد از تعیین مفصل‌بندی گفتمان‌های متخاصم اصلاح‌طلب و اصول‌گرا در سال‌های ۱۳۷۶ (هفتمین انتخابات ریاست جمهوری) و ۱۳۸۲ (هفتمین انتخابات مجلس)، مقایسه‌ای بین مفصل‌بندی‌های سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲ صورت گرفته است و دلایل تغییر در مفصل‌بندی و به تبع آن دلایل تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۲ بررسی شده است.

مقایسه نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب در سال ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲ نکات جالبی را نشان می‌دهد. این تحقیق نشان داده است که گفتمان اصلاح‌طلب در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ ناگهان دال‌های گوناگونی مانند توسعه سیاسی، جامعه مدنی، مردم‌سالاری و آزادی را که در حوزه گفتمانگونگی رها شده بودند به کار گرفت و توانست به هژمونی قابل توجهی بر افکار عمومی دست یابد؛ اما مقایسه دال‌های مفصل‌بندی شده در گفتمان اصلاح‌طلب در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲ نشان می‌دهد که در سال ۱۳۸۲ هیچ‌گونه تغییر چشمگیری در نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب صورت نگرفته است؛ به عبارت دیگر، این گفتمان از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ مرتبا خود را تکرار کرده، مبتلا به انجماد و انسداد معنایی شده و درنتیجه استیلای خود بر افکار عمومی را از دست داده است. در همین دوره، یعنی از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲، بر عکس گفتمان اصلاح‌طلب، گفتمان اصول‌گرا از پویایی معنایی خوبی برخوردار بوده است. گفتمان اصول‌گرا که در مواجهه با هجوم دال‌های پرطراوت و پرمعنای گفتمان اصلاح‌طلب در سال ۱۳۷۶ به نوعی برخورد انفعالی دچار شده بود، بتدریج تا سال ۱۳۸۲ توانست در کنار اقدامات دیگری که انجام داد از دال‌هایی مانند فقرزدایی، رفع بیکاری، عمران و آبادانی که جملگی ریشه در نگرش‌های اقتصادگرایانه داشته‌اند یک نظام معنایی نسبتا تازه‌ای را شکل دهد و همزمان نظام معنایی مبتنی بر توسعه سیاسی اصلاح‌طلبان را ناکارآمد نشان دهد. در مجموع اصول‌گرایان با ارائه دال‌های جذابی که مشکلات اقتصادی مردم نیز بر جذابیت آن می‌افزود و با نشان دادن ناکارآمدی‌های نظام معنایی اصلاح‌طلبان، در

نهایت توانستند تا حدودی افکار عمومی را به خود جلب کنند.

به این ترتیب، اگر هدف از تحلیل گفتمان، مانند تحقیق فوق، تحلیل تحولات سیاسی، اجتماعی یک دوره تاریخی خاص باشد می‌توان با شناسایی نقاط مهم تاریخی، مفصل‌بندی گفتمان‌های مورد نظر را مشخص کرد و با هم مقایسه نمود؛ اما اگر هدف از تحلیل گفتمان، تبارشناسی یک گفتمان باشد روش کار اندکی متفاوت خواهد بود.

گاه ممکن است هدف از تحقیق بررسی زمان فعال شدن یک گفتمان در یک منطقه جغرافیایی خاص و ورود آن به نظم گفتمانی سیاسی باشد؛ به عبارت دیگر، بررسی تبارشناسانه منشا شکل گیری و تحولات بعدی یک گفتمان تا زمان حال و تعاملات و تاثیرات دیگر گفتمان‌های حاضر در صحنه اجتماع بر روند تحول آن مدنظر باشد. پیش از آنکه چگونگی ورود یک گفتمان غیرسیاسی به نظم گفتمانی سیاسی مورد بحث قرار گیرد لازم است نظم حاکم بر کلیه گفتمان‌های فعال در جامعه بررسی شود. برای اشاره به فضای خارج از گفتمان، لاکلا و موف از اصطلاح حوزه گفتمانگونگی استفاده می‌کنند. حوزه گفتمانگونگی اشاره به حوزه‌ای دارد که یک دال پیش از مفصل‌بندی شدن در یک گفتمان در آن قرار دارد. این حوزه، فضای بدون ساختی است که در آن دال‌های بسیاری وجود دارند که گاه نامرتبط به هم هستند؛ برای مثال دال اصلاحات و دال شطرنج هر دو در سال ۱۳۵۷ در حوزه گفتمانگونگی در ایران قرار داشتند، اما همان‌طورکه بعدا در سال ۱۳۷۶ مشخص شد، دال اصلاحات وارد مفصل‌بندی گفتمان اصلاح‌طلب شد، ولی دال شطرنج بعید به نظر می‌رسد که زمانی بعنوان یک دال سیاسی مطرح شود؛ از این‌رو لازم است به این فضای بدون ساخت نظم بیشتری بخشیده شود.

یورگنسن و فیلیپس برای نظم بخشیدن به حوزه گفتمانگونگی در نظریه گفتمان لاکلا و موف از اصطلاح نظم گفتمانی فرکلاف بهره می‌گیرند. فرکلاف کلیه گفتمان‌های مرتبط به هم موجود در جامعه را به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌کند و هر کدام از آنها را یک نظم گفتمانی می‌نامد. بعضی از نظم‌های گفتمانی عبارتند از نظم گفتمانی سیاسی، نظم گفتمانی دینی، نظم گفتمانی رسانه‌ای، نظم گفتمانی ورزشی، نظم گفتمانی پزشکی و غیره. هر نظم گفتمانی نیز متشکل از گفتمان‌هایی است که در آن گروه قرار می‌گیرند؛ مثلا در نظم گفتمانی سیاسی کنونی ایران گفتمان اصول‌گرا، گفتمان

اصلاح‌طلب، گفتمان ملی‌گرا و غیره را می‌توان یافت.

حال مساله این است که چگونه گفتمانی که در نظم گفتمانی متفاوتی قرار دارد وارد نظم گفتمانی سیاسی می‌شود. به عبارت دیگر، مثلا چگونه گفتمانی مانند تشیع در ایران از نظم گفتمانی دینی خارج شده و در قالب اسلام سیاسی وارد نظم گفتمانی سیاسی ایران شده است؟ برای پاسخ به این پرسش فرضیه‌ای در اینجا مطرح می‌شود که شاید در انجام دادن تحقیقاتی از این دست مفید باشد؛ براساس این فرضیه، خارج شدن یک گفتمان از نظم گفتمانی خود و ورود آن به نظم گفتمانی سیاسی به واسطه تحریک شدن آن توسط یکی از گفتمان‌های فعال در نظم گفتمانی سیاسی صورت می‌پذیرد. منظور از تحریک شدن، آن است که این گفتمان غیرفعال در نظم گفتمانی سیاسی در رابطه‌ای غیریت‌سازانه با گفتمان حاکم قرار می‌گیرد و گفتمان حاکم سعی می‌کند با طرد آن، هویت پیدا کند؛ برای مثال گفتمان اسلام سیاسی اگرچه در سال ۱۳۵۷ تبدیل به گفتمان حاکم هژمونیک در ایران شد ولی زمان فعال شدن آن به گذشته‌ای دورتر باز می‌گردد. ریشه‌های سیاسی شدن تشیع در تاریخ معاصر ایران را شاید بتوان در رابطه خصمانه و غیریت‌سازانه‌ای که گفتمان پهلویسم با آن برقرار می‌کند جست‌وجو کرد. گفتمان پهلویسم، درعین‌حال که نوعی استبداد شاهی را در خود می‌پروراند، تجدد و غربگرایی را نیز از گفتمان مشروطیت به بعد در خود مفصل‌بندی کرده بود. به دلیل نگرش‌های غرب‌گرایانه و تجددطلبانه، این گفتمان از سال ۱۳۰۷ به بعد مجموعه کردارهای غیریت‌سازانه‌ای را با تشیع و سنت‌های فرهنگی و دینی مردم بنا می‌نهد که باعث می‌شود گفتمان تشیع از نظم گفتمانی دینی خارج شده و به حوزه مقاومت در نظم گفتمانی سیاسی کشانده شود. اوج این کردارهای خصمانه را شاید بتوان در حوادث کشف حجاب دید.

ایجاد رابطه خصمانه و برجسته‌تر شدن گفتمانی که با آن رابطه‌ای خصمانه برقرار می‌شود با هم رابطه‌ای مستقیم دارند. هرچه خصومت گفتمان حاکم با گفتمان رقیبش بیشتر شود آن گفتمان برجسته‌تر و قوی‌تر می‌شود. با قوی‌تر شدن گفتمان رقیب، گفتمان حاکم مجبور به نشان دادن خصومت بیشتری می‌شود و این روند شاید در نهایت به هژمونیک شدن گفتمان رقیب و فروپاشی گفتمان حاکم بینجامد. گفتمان اسلام سیاسی نیز در بدو شکل گیری‌اش دارای خواسته‌های محدودی بود، اما هرچه خصومت پهلویسم با این گفتمان بیشتر شد خواسته‌های اسلام سیاسی نیز جدی‌تر و بنیادی‌تر شد

تا اینکه حدودا از دهه ۱۳۴۰ به بعد به تشکیل حکومت اسلامی می‌اندیشید. با ادامه و افزایش خصومت گفتمان پهلویسم با گفتمان اسلام سیاسی در نهایت تا سال ۱۳۵۷ هژمونی پهلویسم فروپاشید و حاکمیت به دست گفتمان اسلام سیاسی افتاد.

۳ ـ ۳ـ منازعات معنایی و تحولات اجتماعی

برای بررسی تغییر و تحول در گفتمان‌ها، همان‌طورکه بیان شد، ابتدا باید به شناسایی گفتمان‌های متخاصم پرداخت و سپس دال‌های مفصل‌بندی شده در این گفتمان‌های متخاصم را در دوره‌های تاریخی متفاوت شناسایی و با هم مقایسه کرد؛ به این ترتیب می‌توان به بررسی تاریخی تحولات سیاسی ـ اجتماعی پرداخت. در واقع، هدف از تحلیل گفتمانی، روایت صرف رویدادهای تاریخی نیست، بلکه باید این رویدادهای تاریخی و تحولات اجتماعی را در سایه تحولات معنایی بررسی کرد.

بر اساس نظریه گفتمان، تمامی تحولات اجتماعی حاصل منازعات معنایی میان گفتمان‌هاست. گفتمان‌ها همواره در تلاش برای حفظ معنای "خودی" و طرد معنای "دیگری" می‌باشند. اهمیت معنا در نظریه گفتمان از آن‌روست که تنها از طریق استیلای معنایی بر ذهن سوژه‌هاست که چهره قدرت طبیعی و مطابق با عقل سلیم جلوه می‌کند و به همین دلیل مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد؛ از این‌رو سلطه معنایی بر افکار عمومی بهترین و موثرترین شیوه اعمال قدرت است. گفتمان‌ها همواره به واسطه سازوکارهای معنایی بر سر تصاحب افکار عمومی با هم در حال رقابتند و بقیه تحولات اجتماعی تابع منازعات معنایی هستند.

بسیاری از رویدادهای اجتماعی ایران در سال‌های اخیر حاصل تلاش گفتمان‌های اصول‌گرا و اصلاح‌طلب برای حفظ معنای "خودی" و طرد معنای "دیگری" بوده است. این منازعات معنایی و حوادثی که به تبع آنها روی دادند را می‌توان در تلاش برای ارائه تفسیرهای متفاوت برای دال‌هایی مانند "ولایت"، "نظارت"، "قانون" و "آزادی" جست‌وجو کرد. تفسیر اصول‌گرایان از دال "نظارت"، که از اواسط دهه ۱۳۶۰ تاکنون همواره مورد مناقشه بوده، به گونه‌ای است که همسو با معنای دال مرکزی گفتمان اصول‌گرا، یعنی دال "ولایت" می‌باشد. "نظارت استصوابی" مدنظر اصول‌گرایان در راستای نظریه

انتصابی ولایتِ فقیه و مشروعیت از بالا به پایین است. همین نگرش معنای دال‌های دیگری مانند "قانون"، "مردم" و "آزادی" را در نزد اصول‌گرایان تحت تاثیر قرار داده و به همین سیاق عمل اجتماعی آنها را نیز شکل داده است. اقدام آنها در تعطیل کردن بعضی مطبوعات، رد صلاحیت برخی از نامزدهای انتخاباتی و توقیف برخی از شخصیت‌های اصلاح‌طلب در سایه همین نظام معنایی صورت گرفته است.

کردارهای اجتماعی اصلاح‌طلبان نیز تحت‌الشعاع نظام معنایی حاکم بر ذهن آنها بوده است؛ شورش‌های خیابانی و جنبش‌های دانشجویی‌ای که اصلاح‌طلبان از سال ۱۳۷۶ به بعد به جریان انداخته‌اند همگی ریشه در تفسیر آنها از دال‌هایی مانند "مردم"، "قانون"، و "آزادی" دارد. مرکزیت نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب و معنای دال "مردم" که به نظر می‌رسد دال مرکزی این گفتمان مبتنی بر مشروعیت از پایین به بالاست. این نوع نگرش به رابطه مردم و حاکم کلیه اعمال اجتماعی اصلاح‌طلبان را در سیطره خود گرفته و آنها را به اقداماتی مانند جنبش‌های دانشجویی سوق داده است. بنابراین عمل اجتماعی با معنا گره خورده است و نمی‌توان به بررسی رویدادهای اجتماعی پرداخت مگر آنکه نظام معنایی حاکم بر تحولات را هم مدنظر قرار داد.

۳ ـ ۴ـ معنا و متن در تحلیل گفتمان

نظریه گفتمان لاکلا و موف اگرچه ارجاعات زیادی به معنا و نشانه دارد، ولی دارای ابزاری برای تحلیل‌های معنایی نیست و این شاید اصلی‌ترین نقطه ضعف این نظریه است. تحلیل معنایی بدون تحلیل متن مسیر نامطمئن و لغزنده‌ای است که باعث افزایش ضریب خطای تحلیل‌گر می‌شود. در حقیقت، برای نشان دادن منازعات معنایی میان گفتمان‌ها ضرورتا باید به متونی مانند مطبوعات، کتاب‌ها و سخنرانی‌ها مراجعه کرد، اما این نظریه فاقد روشی برای تحلیل متن است.

در مقابل روش‌های تحلیل گفتمانی که در ابتدای مقاله به آنها اشاره شد، مانند تحلیل گفتمان نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی، چون ریشه در زبان‌شناسی دارند، دارای ابزارهای کارآمدی برای تحلیل متن هستند. اساس نگرش این گفتمان‌ها به متن غالبا ریشه در دیدگاه‌های مایکل هلیدی، پیشرو زبان‌شناسی نقش‌گرای جدید، دارد در مقابل دیدگاه‌های صورت‌گرا در زبان‌شناسی مانند نوآم چامسکی، هلیدی معتقد است نقش زبان بر صورت

زبان ارجحیت دارد؛ نظریه‌ای که هلیدی دیدگاه‌های خود را در آن گردآورده به دستور نقش‌گرای نظام‌مند معروف است. از نظر هلیدی زبان سه فرانقش عمده به عهده دارد : فرانقش اندیشگانی، فرانقش بینافردی، و فرانقش متنی. هلیدی،به نقل از فاولر، این فرانقش‌های سه‌گانه را اینگونه توضیح می‌دهد :

اولین نقش زبان، نقش اندیشگانی است که برای بیان محتوا به کار می‌آید. به واسطه این نقش است که گوینده یا نویسنده به تجربیاتش از پدیده‌های جهان واقعی تجسم می‌بخشد، و این امر تجربه‌اش از جهان درونی خودآگاهی گوینده، واکنش‌هایش، شناخت‌اش، دریافت‌هایش و همچنین کنش‌های زبانی صحبت کردن و فهمیدنش را نیز در بر می‌گیرد... . در درجه دوم، زبان نقشی دارد که می‌توان آن را بینافردی نامید. در اینجا گوینده از زبان به مثابه ابزاری برای ورود خودش به رویداد گفتاری بهره می‌جوید، برای بیان حرفهایش، نگرش‌هایش و ارزیابی‌هایش و همچنین بیان رابطه‌ای که او بین خود و شنونده‌اش بنا می‌کند، مانند اطلاع‌رسانی، پرسش، احوال‌پرسی، قانع‌سازی، و مانند آن .... اما نقش سوم، نقش متنی است که از طریق آن زبان به خلق متن می‌پردازد و بین خود و شرایط رابطه برقرار می‌کند. در این شرایط گفتمان ممکن می‌شود، زیرا گوینده یا نویسنده می‌تواند متن را تولید کند و شنونده یا خواننده می‌تواند آن را تشخیص دهد.

نگاهی چندنقشی به متن و به زبان به‌طورعام، همان‌طورکه فرکلاف می‌گوید، می‌تواند ادعای فوکو را مبنی بر اینکه متن و گفتمان به اجتماع ساخت می‌دهند به صورت عملی نشان دهد. "متون، در نقش اندیشگانی‌شان، نظام‌های دانش و باور ـ و آنچه را که فوکو ابژه می‌نامد ـ می سازند، و در نقش بینافردی‌شان سوژه‌های اجتماعی ـ یا به اصطلاح دیگر، هویت‌ها و اشکال خود ـ و روابط اجتماعی میان (گروه‌های) سوژه‌ها را می‌سازند". در واقع، هدف نهایی تحلیل متن، توصیف ساخت‌های زبانی است تا نشان داده شود که چگونه این ساخت‌ها تحت تاثیرات ایدئولوژیک ساخت‌های کلان اجتماعی هستند و بدان طریق به بازتولید آنها می‌پردازند. بنابراین "تحلیل متون نباید بطور تصنعی از تحلیل کردارهای گفتمانی و نهادی جدا شود".

دستور نقش‌گرای هلیدی، نظریه پیچیده و مفصلی است که بکارگیری آن برای محققان غیرزبان‌شناس بسیار مشکل است. در اینجا فقط بخش کوچکی از این نظریه که بتواند برای تحلیل در چارچوب نظریه لاکلا و موف مفید باشد بیان می‌گردد.

در دستور نقش‌گرا متن را به دو صورت می‌توان بررسی کرد : در سطح "جمله" و در سطح بالاتر از "جمله". در سطح جمله، از سازوکارهای مختلفی برای بازنمایی واقعیت استفاده می‌شود که می‌تواند دارای تاثیرات سیاسی جدی بر ذهن خواننده یا مخاطب باشد. یکی از این سازوکارها ساختار معلوم یا مجهول است. جمله معلوم، جمله‌ای است که فاعل یا کننده کار در آن بیان می‌شود، ولی در جمله مجهول فاعل یا در انتهای جمله معمولا قبل از فعل می‌آید یا اینکه کلا حذف می‌شود؛ برای مثال برای اشاره به واقعه‌ای که در آن سربازان اسرائیلی سه کودک فلسطینی را کشتند یک روزنامه غربی دارای گرایش‌های صهیونیستی یکی از گزینه‌های زیر را برای انتخاب عنوان خبر در اختیار دارد :

۱ـ در یک درگیری خیابانی، سربازان اسرائیلی سه کودک فلسطینی را کشتند.

۲ـ در یک درگیری خیابانی، سه کودک فلسطینی به دست سربازان اسرائیلی کشته شدند.

۳ـ در یک درگیری خیابانی، سه کودک فلسطینی کشته شدند.

بسته به اینکه یک گزارشگر، سردبیر روزنامه یا هرکس دیگری که این واقعه را بیان می‌کند در پی چه نوع تاثیری بر خواننده باشد، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، گزینه مناسبی را انتخاب می‌کند که دارای تاثیرات ایدئولوژیک مدنظر او باشد. یک روزنامه غربی احتمال اینکه جمله شماره یک را انتخاب کند بسیار کم است، زیرا در آن سربازان اسرائیلی در جایگاه فاعل جمله قرار گرفته‌اند که جایگاه برجسته‌ای است و هرچه را که در آن قرار گرفته باشد مورد تاکید قرار می‌دهد. با توجه به اینکه کشتن کودکان در سراسر جهان عمل قبیح و مذمومی است کسی که هوادار اسرائیل باشد؛ سعی می‌کند با حذف فاعل، واقعه را طوری گزارش کند که فاعل آن پنهان باشد؛ بنابراین گزینه سه برای این منظور مناسب‌تر خواهد بود. اما رسانه‌های کشورهای اسلامی احتمالا گزینه یک یا دو را انتخاب خواهند کرد تا نشان دهند چه کسی این عمل مذموم را انجام داده است. بنابراین بررسی ساختار درونی جمله می‌تواند در آشکار ساختن معانی ایدئولوژیک متن بسیار روشنگر باشد.

تحلیل تک تک جمله‌های متن، اگرچه برای تحلیل بعضی از جمله‌های مهم می‌تواند راهگشا باشد، عمل فرساینده و طولانی است که برای بررسی متون طولانی فاقد کارآیی است. یکی از راهکارهایی که هلیدی برای تحلیل متون بزرگتر از "جمله" پیشنهاد می‌دهد گزینش واژگانی است. برای اشاره به رویدادها و پدیده‌های جهان خارج، زبان امکانات واژگانی مختلفی را در اختیارمان قرار می‌دهد و استفاده از هرکدام از واژه‌ها نشان دهنده نگرش‌های ما به آن پدیده یا رویداد است؛ برای نمونه در مثال بالا، یک رسانه غربی به احتمال زیاد از واژه "کشته شدن" استفاده خواهد کرد، ولی رسانه‌های اسلامی برای ارجاع به همان پدیده یکی از موارد "شهید شدن، شهید کردن" یا مانند آن را برخواهند گزید. استفاده رسانه‌های غربی از "عملیات انتحاری"یا "عملیات تروریستی" به جای "عملیات شهادت‌طلبانه" مبارزان فلسطینی نیز در همین راستاست. با بررسی مجموع واژگان گزینش شده در یک متن به آسانی می‌توان به جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک آن پی برد.

در اینجا بازنمایی بخش کوچکی از منازعات معنایی میان اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان در روزنامه‌های سلام و رسالت در ماه‌های پیش از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ به صورت نمونه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اولین نطق مهم خاتمی را که در بهمن ماه ۱۳۷۵ و در مراسم احیای شب ۲۱ ماه رمضان در مراسم اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) صورت گرفت و در روزهای ۱۳۷۵/۱۱/۱۳/، ۱۳۷۵/۱۱/۲۰ و ۱۳۷۵/۱۱/۱۲ در روزنامه سلام چاپ شد، مورد توجه قرار می‌دهیم. در بخشی از این سخنرانی که در سیزده بهمن ۱۳۷۵ در روزنامه سلام چاپ شده، مفصل‌بندی دال‌هایی مانند "مردم" و "قانون" در نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب را می‌توان مشاهده کرد :

دکتر خاتمی گفت : در قانون اساسی جمهوری اسلامی حکومت از آن خداست که توسط مردم اعمال می‌شود و ملت آن را با اراده آزاد پذیرفته‌اند. مشاور رئیس جمهوری افزود : قانون اساسی با گنجاندن حق انتخاب و اعمال حکومت توسط مردم راه را بر پذیرفتن بدترین نوع استبداد که همانا نادیده گرفتن اراده انسان با توجیه انتساب حکومت به خدا و اعمال آن توسط افراد یا قشر خاصی است، بسته است. عضو شورای انقلاب فرهنگی با مقایسه

جمهوری اسلامی ایران با مشی حکومت علی (امام اول شیعیان) گفت : رسالت حکومت و حاکم مبارزه با ظلم و به پا داشتن حق است. دکتر خاتمی افزود : حکومت فعلی ما آغاز یک نظام جدید در تاریخ ظلم‌زده مسلمین بطور اعم و تاریخ ایران بطور اخص است. وی گفت : در حکومت امام علی انسان‌ها، هم حق تشکیل حکومت و حق نظارت و بازخواست از آنها را دارند و هم دارای حق ابراز نظر و عقیده هستند.

این متن، بر محور دو قطب "ما" و "آنها" سازمان یافته است. "ما"، قطب مثبت متن، همراه با "قانون"، "مردم"، "ملت"، "اراده آزاد"، "حق انتخاب"، و "حکومت علی" است، و "آنها"، قطب منفی متن، همراه با "نادیده گرفتن اراده انسان با توجیه انتساب حکومت به خدا"، "افراد یا قشر خاص"، "مخالفین امام علی" و "بدترین نوع خودکامگی" است. دو نوع نگرش به حکومت در اینجا مطرح شده است، که هر دو از حاکمیت خداوند نشات می‌گیرند : حکومتی که "ما" مدافع آن هستیم و در آن "مردم" واسطه خدا و حاکم اسلامی هستند و به او مشروعیت می‌بخشند، و حکومتی که "آنها" مدافع آن هستند و براساس آن حاکم اسلامی واسطه خداوند و مردم است. بنابراین می‌بینیم که برای ارجاع به "خود/ما" از واژه‌هایی استفاده شده است که به صورت مثبت گفتمان اصلاح‌طلب را برجسته می‌سازد و برای ارجاع به گفتمان رقیب از واژه‌های منفی‌ای مانند استبداد و بدترین نوع خودکامگی بهره گرفته شده است. با کنار هم نهادن مجموع واژه‌های "خودی" متن و در تقابل گذاشتن آن با مجموع واژه‌های مربوط به گفتمان رقیب می‌توان به نقاط درگیری معنایی میان گفتمان‌ها پی برد.

حال به بازنمایی "ما" و "آنها" در روزنامه رسالت توجه می‌کنیم. متن زیر بخشی از سخنرانی ارائه شده در شب ۲۳ ماه رمضان سال ۱۳۷۵ است.

...آنهایی که مدعی هستند در خط امام می‌باشند حالا چگونه می‌گویند هرچه رای مردم باشد همان درست ـ مشروع ـ است. بله! ما هم قبول داریم که هرچه رای مردم باشد همان درست است، اما رای مردم در محدوده خودش درست است. اینجا که اروپا و امریکا و انگلیس نیست؛ اینجا محدوده کشور جمهوری اسلامی است.... قبلا می‌گفتند که مشروعیت ولایتِ فقیه از مردم است، امروز می‌گویند مشروعیت خلافت امیرالمومنین هم از سوی مردم است؛ به عبارت دیگر، برای از بین بردن ولایت فقیه کار را از بالا شروع کرده‌اند... الآن امام زمان که غایب است العیاذبالله مشروعیت ندارد، چون هنوز مردم با آن

حضرت بیعت نکرده‌اند! وقتی این حرف را درباره امیرالمومنین می‌گویند، درباره امام زمان هم گفته خواهد شد و این حرف خطرناکی است... می‌خواهند بدانند که آیا شیعه تحمل دارد بشنود مشروعیت خلافت امیرالمومنین باید به امضای امثال ابوجهل و ابن ملجم برسد... در میان طرفداران برخی کاندیداها کسانی وجود دارند که در نوشته‌هایشان مقدسات را زیر سوال می‌برند، اگر این کاندیداها بخواهند چنین جریانات و افرادی را در کنار خودشان حفظ کنند مردم حساب‌شان را از اینها جدا خواهند کرد. (روزنامه رسالت، ۱۳۷۵/۱۱/۱۵)

این متن همانندِ متن پیشین به دنبال ترسیم مرزهای سیاسی میان "خودی" و "غیر" است؛ "خودی" همراه با "خط امام" و حامی "مردم"، "جمهوری اسلامی"، "ولایت فقیه"، "امیرالمومنین"، "امام زمان"، "شیعه"، و "مقدسات" نشان داده شده است؛ و "غیر"، ضد "خط امام"، ضد "ولایت فقیه"، ضد "امیرالمومنین"، ضد "امام زمان"، ضد "شیعه" و دشمن "مردم" بازنمایی شده است. دو نوع غیریت‌سازی در اینجا مشاهده می‌شود : غیریت‌سازی خارجی (آمریکا، انگلیس و اسرائیل) و غیریت‌سازی داخلی که همان‌هایی هستند که ضد ولایتِ فقیه می‌باشند.

این دو متن نشان دهنده کانون اصلی منازعات معنایی میان اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان است. متن اول مبتنی بر نگرش خاصی نسبت به سیاست و جامعه است که براساس آن "مردم" منبع مشروعیت بخشی حاکم به صورت غیر مستقیم هستند و بقیه معانی متن حول این نگرش سازمان‌یافته است. همراه بودن دال مردم با دال‌های دیگری نظیر قانون، آزادی و انتخاب نشان دهنده نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب است. این متن براساس نظام معنایی خود، سعی می‌کند نظام معنایی گفتمان رقیب را ساختارشکنی کند. در مقابل، متن دوم مبتنی بر مشروعیت‌بخشی از بالا به پایین است. متن دوم سعی می‌کند با اتکا به مفهوم "ولایت" انتصابی قرائت اصلاح‌طلبان از دال مردم و به تبع آن قرائت آنها از دال‌های دیگری نظیر قانون، آزادی و انتخاب را ساختارشکنی کند. درنتیجه، متون تجلی منازعات معنایی هستند و بدون تحلیل متن نمی‌توان این منازعات معنایی را بطور دقیق تحلیل کرد.

۳ ـ ۵ـ متن، معنا، و کردارهای اجتماعی

همان‌طورکه پیش از این گفته شد، تحلیل گفتمانی در چارچوب نظریه گفتمان لاکلا و موف تحلیل منازعات معنایی میان گفتمان‌های متخاصم است. این منازعات معنایی در صورت‌های مختلفی در اجتماع نمود پیدا می‌کنند بگونه‌ای که همه کردارهای اجتماعی افراد و گروه‌های سیاسی را در بر می‌گیرند. کردارهای اجتماعی را می‌توان از جهت به کارگیری زبان یا عدم آن به دو دسته تقسیم کرد : کردارهای گفتمانی زبانی و کردارهای گفتمانی غیرزبانی. تولید گفتار و نوشتار به هر شکلی، از جمله سخنرانی، مقاله، متون مطبوعاتی، برنامه‌های صوتی و تصویری، مصاحبه، گفت‌وگو و غیره، جزء کردارهای گفتمانی زبانی هستند، و کردارهای دیگری مانند تحریم‌ها و حمایت‌های مالی، رای دادن و رای ندادن، حبس، توقیف، جنبش‌های خیابانی و ضرب‌وجرح که بطور مستقیم با بکارگیری زبان ارتباط ندارند جزء اعمال گفتمانی غیرزبانی هستند. نگاهی گذرا به کردارهای گفتمانی زبانی و غیرزبانی نشان می‌دهد که آنها دارای یک ویژگی مهم مشترک هستند؛ هر دو در پی برجسته ساختن "خودی" و به حاشیه راندن یا حذف "دیگری" هستند. در حقیقت برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سازوکار مشترک حاکم بر کلیه کردارها و رفتارهای گفتمان‌های سیاسی است. متونی که در سطح جمله و بالاتر از سطح جمله در بخش قبل مورد بررسی قرار گرفتند نشان داد که در هر دو سطح، بخشی مورد تاکید قرار می‌گیرد و بخش دیگری به حاشیه رانده می‌شود؛ برای مثال معلوم و مجهول ساختن جمله، به ما این امکان را می‌دهد که یا فاعل را برجسته سازیم و مفعول را طرد کنیم و یا اینکه مفعول را برجسته کنیم و فاعل را طرد و حذف سازیم. در سطح بالاتر از جمله نیز گزینش واژگانی باعث می‌شود تا متن در قالب دو قطب مثبت و منفی سامان یابد. قطب مثبت همواره در پی برجسته ساختن "خودی" و قطب منفی همواره در پی حذف و طرد "دیگری" است.

کردارهای گفتمانی غیرزبانی گروه‌های سیاسی نیز تنها به دو هدف صورت می‌گیرند : تقویت و برجسته ساختن گفتمان "خودی" و تضعیف، طرد و به حاشیه راندن گفتمان "دیگری"؛ برای نمونه می‌توان کردارهای گفتمانی غیرزبانی اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان در طی سال‌های ۱۳۸۲ ـ ۱۳۷۶ را ذکر کرد. وقتی گفتمان اصول‌گرا با هجوم نظام معنایی جدید و پرطراوت اصلاح‌طلبان که باعث جذب وسیع افکار عمومی شد مواجه شد در کنار کردارهای زبانی،

به مجموعه‌ای از کردارهای غیرزبانی نیز دست زدند. توقیف برخی مطبوعات و رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی و غیره جزء کردارهای گفتمانی غیرزبانی گفتمان اصول‌گرا است. در مقابل این اعمال، گفتمان اصلاح‌طلب نیز تنها به کردارهای نرم افزاری زبانی اکتفا نکرد. ارائه پی‌درپی مجوز به نشریات جدید و براه انداختن جنبش‌های خیابانی و دانشجویی از جمله کردارهای غیرزبانی و سخت افزاری اصلاح‌طلبان بوده است.

کردارهای گفتمانی زبانی و غیرزبانی، که راهکار بسیار مناسبی برای تحلیل یکجا و منسجم کلیه رفتارهای سیاسی ـ اجتماعی گفتمان‌هاست، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. هر دسته از این اعمال همواره در پی برجسته ساختن "خودی" و حذف "دیگری" هستند. ریشه این کردارهای قطبی و دوگانه سوژه‌ها و گروه‌های سیاسی در ذهنیت قطبی سوژه‌ها نهفته است؛ سوژه در نظریه گفتمان لاکلا و موف همان سوژه لاکان است. این سوژه همواره میان آن احساس کمالی که از دوران کودکی در ناخودآگاه خود دارد و هویت‌هایی که از سوی گفتمان‌ها به او تحمیل می‌شود در تعارض است و سعی می‌کند به آن کل‌بودگی دوران کودکی تبدیل شود ولی نمی‌تواند. سوژه تعارض و تناقضی میان خود و بیرون احساس می‌کند و این غیربیرونی درعین‌حال که در تناقض با درون سوژه است، وجودش ضروری است، زیرا همین تناقض مرجع هویت او نیز است.

هویت‌یابی سوژه به واسطه وجود تعارض میان درون و بیرون به روایت لاکان را می‌توان با شیوه معنایابی یک نشانه به واسطه بیرون سازنده به روایت دریدا مقایسه کرد. از نظر دریدا، نشانه همواره در تعارض با بیرونی است که هم باعث مسدود و محدود شدن هویت و معنای یک نشانه می‌شود و هم، درعین‌حال، پیش‌شرطی برای ساختن هویت درون آن به شمار می‌آید. در واقع این وضعیت را می‌توان با رابطه میان روشنایی و تاریکی مقایسه کرد. هر دوی اینها غیربیرونی و دیگر خارجی یکدیگر هستند و وجود هر یک برای فهمیدن دیگری ضروری است. اگر همه‌جا روشنایی مطلق باشد، دیگر واژه روشنایی هویت و معنای خود را از دست خواهد داد و اگر همه‌جا تاریکی مطلق باشد، در واقع، دیگر خود تاریکی هم مفهومی نخواهد داشت؛ تاریکی و روشنایی در تقابل با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند. به این‌ترتیب، سوژه‌ها و نشانه‌ها برای هویت‌یابی همواره به یک غیر یا دشمن نیاز دارند و همان غیر مانع هویت‌یابی کامل آنها می‌شود. این تناقض و تعارض و مرز میان درون و بیرون همواره در عرصه‌ای نامشخص در سیلان است و به همین دلیل هویت سوژه

و معنای نشانه نیز هرگز ثابت نمی‌شود و همواره احتمال تغییر و دگرگونی آن می‌رود.

هویت جمعی و گروهی نیز دقیقا همانند هویت سوژه یا هویت فردی حاصل می‌شود. در اینجا نیز غیریت‌سازی اجتماعی نقش اصلی را ایفا می‌کند. هر گفتمانی ضرورتا نیاز به گفتمان رقیب دیگری دارد تا به واسطه آن هویت یابد. هیچ جامعه یکدستی را نمی‌توان تصور کرد که در آن فقط یک گفتمان یا، به عبارت دیگر، تنها یک نوع جهان‌بینی و طرز تفکر حاکم باشد. هر گفتمانی به منظور هویت یافتن به ناچار شروع به تولید دشمن برای خود می‌کند. البته گاه گفتمان‌ها بیش از یک غیر دارند و از مجموعه‌ای از غیریت‌ها برای هویت‌یابی در شرایط مختلف استفاده می‌کنند، از این‌رو می‌توان بین غیرخارجی و غیرداخلی تمایز قائل شد؛ برای مثال در خصوص گفتمان اصول‌گرا در جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت که آمریکا و اسراییل غیرخارجی آن را تشکیل می‌دهند و گفتمان اصلاح‌طلب غیر داخلی آن را می‌سازد.

به همین ترتیب، کلیه نهادهایی هم که وابسته به یک گفتمان هستند به واسطه همان غیریت‌ها هویت می‌یابند. این غیریت‌سازی‌های گفتمانی در کردار نهادهایی مانند رادیو، تلویزیون و مطبوعات، به خوبی نمایان می‌شود و این کار نیز به واسطه سوژه‌ها و افرادی صورت می‌گیرد که اداره بخش‌های کلیدی این نهادها را به عهده دارند. بنابراین، به نظر می‌رسد که مرز میان هویت گفتمان‌ها، نهادها و سوژه‌ها کدر و نامشخص باشد. در هر صورت آنچه مهم است این است که این هویت‌ها شخصیتی واحد دارند و به یک صورت عمل می‌کنند. هویت گفتمان‌ها به کمک عمل هویت‌یابی سوژه‌ها تقویت می‌شود و هویت سوژه‌ها نیز تحت تاثیر موقعیت‌های سوژگی‌ای است که از طریق گفتمان‌ها به آنها تحمیل می‌شود.

اما سوال اینجاست که وقتی سوژه‌ها در موقعیت‌های سوژگی گفتمان‌ها قرار می‌گیرند چگونه عمل می‌کنند؟ گفتمان‌ها چه نوع تاثیراتی بر ذهنیت، کردار و گفتار سوژه می‌گذارند؟ پاسخ این است که گفتمان‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که ذهنیت سوژه را در راستای دو قطب "خودی" و "دیگری" سامان می‌دهند. براساس همین ذهنیت دوگانه کلیه رفتار و کردار سوژه به گونه‌ای شکل می‌گیرد که او تمامی پدیده‌ها را در قالب دوگانه خودی ـ دیگری می‌ریزد و این دوگانگی به صورت برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در کردار و رفتار سوژه نمایان می‌شود. "خودی" برجسته شده و "دیگری" به حاشیه رانده

می‌شود. بنابراین هویت‌یابی به واسطه غیریت‌سازی، و غیریت‌ها به کمک برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شکل می‌گیرند.

برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است. بدین طریق، قدرت هم به تولید معنا می‌پردازد و هم با به کارگیری ابزارهای انضباط و انقیاد دشمن و غیر را حذف و طرد می‌سازد. به کمک همین سازوکار است که قدرت پس یک گفتمان با تاثیرگذاری بر ذهن سوژه‌ها اقدام به تولید اجماع و تعریف نشانه‌ها به شیوه‌های خاص می‌کند و در واقع مدلول خاصی را به دال مرکزی گفتمانی می‌چسباند و آن را هژمونیک می‌کند و همزمان سعی می‌کند با ساختارشکنی دال مرکزی گفتمان رقیب، مدلولش را از دالش جدا کرده و هژمونی‌اش را بشکند. در حقیقت، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی با تولید اجماع چهره قدرت را طبیعی و بدیهی جلوه داده و آن را از نظرها پنهان می‌کند.

۴ـ نقدهای نظریه گفتمان

نظریه گفتمان اگرچه نظریه نسبتا جدیدی است، ولی تاکنون مورد نقدهایی قرار گرفته است. مهم‌ترین این نقدها، نقدهای فلسفی این نظریه هستند که حول دو مفهوم آرمان‌گرایی و نسبیت‌گرایی متمرکزند.

گفته می‌شود که نظریه گفتمان آرمان‌گرایانه است. آرمان‌گرایی از جهتی در مقابل واقع‌گرایی قرار دارد. اگر آرمان‌گرایی به معنای "تقلیل واقعیت به برداشت‌ها و نظرات خودمان" باشد، واقع‌گرایی به این معناست که "واقعیتی مستقل از نظرات و برداشت‌های ذهنی ما وجود دارد". نظریه گفتمان آرمان‌گرایانه نیست چون وجود واقعیت خارج از ذهن را انکار نمی‌کند؛ اما درعینحال، همان‌طورکه هوارث می‌گوید، این نظریه از دو جهت با بعضی از رویکردهای واقع‌گرایی نیز همسویی ندارد : یک، نظریه گفتمان با این ادعای واقع‌گرایی که "هیچ قلمرو فراگفتمانی‌ای برای پدیده‌های معنادار وجود ندارد" مخالف است؛ بعلاوه، این نظریه نمی‌پذیرد که "این قلمرو مستقل پدیده‌ها تعیین کننده معنای آنهاست". براساس نظریه گفتمان، واقعیت‌های فراگفتمانی، قلمرو مستقلی از پدیده‌ها را شکل می‌دهند که در وجودشان تردیدی نیست، اما این پدیده‌های فراگفتمانی به خودی خود معنادار نیستند، بلکه معنای‌شان تنها از طریق گفتمانی ممکن می‌شود که از زاویه دید آنها ما به آن پدیده‌ها می‌نگریم؛ از این‌رو معانی را نه می‌توان به مجموعه‌ای از

تصورات ذهنی تقلیل داد، زیرا وجود جهان و واقعیت‌های فراگفتمانی انکارناپذیر است و نه اینکه می‌توان آنها را به جهان فراگفتمانی محدود کرد، زیرا ما تنها از طریق چارچوب‌هایی که گفتمان‌ها برایمان فراهم می‌آورند این واقعیت‌ها را درک می‌کنیم.

انتقاد دومی که به نظریه گفتمان نسبت داده می‌شود این است که این نظریه نسبیت‌گراست. نظریه گفتمان ضدمبناگرا است؛ از این‌رو معتقد است دانش ما مشروط است. ضدمبناگرایی در برابر نگرش مبناگرا قرار دارد که براساس آن دانش ممکن است بر مبنای فرانظری محکمی استوار باشد که در فراسوی قلمرو اعمال انسانی مشروط است. بنابراین براساس نظریه گفتمان هیچ حقیقت بنیادین و غیرقابل تغییری که بتواند واقعی بودن دانش و باورهای ما را تضمین کند وجود ندارد. آیا این بدان معناست که نظریه گفتمان نسبی‌گراست و ارزش هرگونه اعتقاد را با اعتقادات دیگر برابر می‌داند؟ مطابق نظر هوارث پاسخ منفی است. "این استدلال که هویت پدیده‌ها وابسته به گفتمان‌هایی خاص است به این معنا نیست که هیچ قضاوتی راجع به درستی یا نادرستی گزاره‌هایی که در گفتمان‌های خاصی تصدیق شده‌اند، نمی‌توان کرد. نظریه گفتمان اظهار می‌دارد که برای قضاوت کردن درباره ادعاهای اخلاقی و تجربی، باید گفتمان مشترکی ـ مجموعه مشترکی از معانی و مفروضات ـ وجود داشته باشد که به واسطه آنها بتوان اینگونه تصمیم‌ها را اتخاذ کرد". بنابراین نظریه گفتمان بطور مطلق نسبی‌گرا نیست، بلکه وجود گفتمان مشترکی را برای هرگونه گفت‌وگو و مفاهمه پیش‌فرض می‌گیرد. بدیهی است بدون وجود چنین زمینه مشترکی گفت‌وگو ناممکن می‌شود. حال اگر وجود این زمینه مشترک را پذیرفتم آنگاه گزاره‌های درست و نادرست در قالب آن معنا پیدا می‌کنند و درستی و نادرستی مبتنی بر پیوستگی، قوت، و درجه قانع‌کنندگی ادعاهایی است که در آن گفتمان مشترک بیان می‌شوند.

۵ـ نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد بعد از نگاهی کوتاه به بعضی از مفاهیم نظریه گفتمان لاکلا و موف، روشی گام‌به‌گام و چهار مرحله‌ای برای به کاربستن این نظریه به مورد مطالعاتی ارائه شود. برای این منظور، ابتدا باید به شناسایی گفتمان‌های متخاصم پرداخت، زیرا آنچه به یک گفتمان هویت می‌بخشد و باعث شکل‌گیری نظام معنایی آن می‌شود، "دیگر" آن گفتمان است. برای بررسی نظام معنایی یک گفتمان و کردارهای سیاسی ـ اجتماعی آن، شناسایی

نظام معنایی و کردارهای گفتمان رقیب ضروری است.

سپس باید محدوده جغرافیایی و قلمرو زمانی بررسی منازعات میان گفتمان‌های رقیب را مشخص کرد. گفتمان‌ها در زمان و مکان حضور دارند و دخالت دادن عامل زمان و مکان تا حدودی در روش کار تاثیر خواهد داشت. دو روش در این خصوص مورد بحث قرار گرفت : یک، بررسی تبارشناسانه یک گفتمان که به زمان فعال شدن یک گفتمان و ورود آن به نظم گفتمانی سیاسی و همچنین چگونگی تحول آن تا زمان حال می‌پردازد؛ دو، بررسی تعامل دو گفتمان از پیش موجود در یک مقطع زمانی خاص.

نکته‌ای که در مرحله بعد باید در نظر داشت این است که تحلیل گفتمانی در حقیقت تحلیل معناست، زیرا تشکیل معنا بهترین سازوکار اعمال قدرت بر ذهن سوژه‌هاست؛ از این‌رو تحلیل متن ضروری است. برای تحلیل متن می‌توان از راهکارهای دستور نقش‌گرای هلیدی که هم برای تحلیل "جمله" و هم برای تحلیل متون طولانی‌تر ابزارهای مناسبی در اختیارمان می‌گذارد بهره گرفت؛ اما باید دانست که کردارهای اجتماعی غیرزبانی به اندازه کردارهای زبانی اهمیت دارند. بنابراین در تحلیل گفتمانی همه کردارهای گفتمانی سوژه‌ها و گروه‌های سیاسی باید بطور یکجا مورد بررسی قرار گیرند تا بتوان تحلیلی منسجم ارائه کرد.

و در نهایت، برای انسجام بخشیدن به تحلیل‌های گفتمانی در اینجا پیشنهاد شد که از روش کلی تحلیل برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌ها استفاده شود. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی هم بر کردارهای زبانی و هم بر کردارهای غیرزبانی حاکمند و آنها را که در حد فاصل میان دو قطب مثبت و منفی سامان می‌دهند. از این‌رو با بررسی سازوکارهایی که گفتمان‌های متخاصم برای برجسته‌ساختن "خود" و به حاشیه راندن "دیگری" استفاده می‌نمایند می‌توان به تحلیل منسجمی از کلیه کارکردهای گفتمان‌ها رسید.

پی‌نوشت‌ها :

ـ سیدعلی اصغر سلطانی، استادیار گروه زبان انگلیسی موسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام.

ـ Michael Meyer (۲۰۰۱), "Between theory, method, and politics : Positioning of the approaches to CDA", In Ruth Wodak and Michael Meyer (eds) Methods of Critical Discourse Analysis. London : SAGE Publications.

ـ برای شناخت منابع فارسی در خصوص مقاله، ر. ک : دایان مک دانل، مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسینعلی نوذری (تهران : فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰)

ـ دیوید هوارث، نظریه گفتمان، فصلنامه علوم سیاسی، ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی، ش ۲ (سال ۱۳۷۷) ص ۱۵۶ ـ ۱۸۲.

ـ سیدعلی اصغر سلطانی، قدرت، گفتمان و زبان : سازوکارهای جریان قدرت در مطبوعات (تهران : دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۳) رساله دکتری چاپ نشده.

ـ محمدعلی حسینی‌زاده، نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۸ (۱۳۸۳).

ـ تفکیک نظریه از روش در تحلیل گفتمان به صورت عام و در نظریه گفتمان لاکلا و موف به صورت خاص به آسانی امکان‌پذیر نیست. در اینجا تنها سعی شده است چگونگی به کارگیری این نظریه بر روی مورد مطالعاتی بیشتر تشریح شود.

ـ Zellig Harris (۱۹۵۲). Discourse Analysis. In Language, ۲۸ : ۱ ـ ۳۰.

ـ R. Fowler, B. Hodge, G. Kress, & T. Trew (۱۹۷۹), Language and Control (London : Routledge and kegan Paul).

.Teun van Dijk ـ

.Ruth Wodak ـ

.Norman Fairclough ـ

.regimes of truth ـ

.Foucault, M (۱۹۷۲), The Archaeology of Knowledge, Translated by A.. Sheridan (London : Routledge [۱۹۶۲]. p ۱۱۷.

ـ E. laclau & C. Mouffe (۵۸۹۱), Hegemony and Socialist Strategy : Towards a Radical Democratic Politics (London : Verso) .

ـ دیوید هوارث، پیشین، ۱۶۳.

.arbitary ـ

ـ همان، ۱۶۲.